

خط بجان مویخت برش
 طسه تا بد ار کشیش
 چشم صیادش از دم توکان
 حردا سود برودش
 شیخ درت کلبه دیرش
 امکان وزین دهر چه در است
 درش قوت سحر بیخانه
 کف از این جام جگر کنش
 بس چو آینه در برت روش
 لب ناکام بجام دوشیدم
 دیدم از دم طرفه بریدل
 که و عاکم چشمش در است
 رقم کف در دستر اسلام
 کسریه بصید دلها دارم
 کرده و شیر خال صنی زلام
 در نندواغ برده صنام
 ان حمد این صنام کز نشه نام
 همه را بر درش نمود و قیام
 کرد جا میری لطف نام
 تا بشویدت ز زنده و ظلم
 کردد آغاز کار ما کس نام
 چشمش مرا رسید بکام
 این سخن نقش کشته در دام
 پر از فرشت بلبلت آرد
 مظهر در است

مطرب جویم ز چنگ از
 چخش از خوردل دوازده از
 ساق را نیند بلند
 صیب کوش چرخ داد و دیا
 نفس تیسر بر کمان کجشی
 رشته تارش از دل محمود
 ناده ایی از خدر سارنش
 ز مهر او چنگش بر سر دعود
 از غم خون زد بران از روز
 کرده او از آن نود خوش
 که خالف نوزد خوش بوف
 که چو بلبل بکلمه نم سج
 در مقامات عشق برده نواز
 علم را که رفته از زنگار
 باللب روح بر درش دساز
 برده از دم سپهر لطف ایاز
 صبر کسبون برده از کرباناز
 پندش از نظر چو بر طبع ساز
 از سخن نوزد شفتان از ساز
 کینه سپهر را بر لزد آواز
 راست برد از کله بر گه سوار
 که چو تمبر بر سر دغمه طراز

King
 Saud
 University